

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در بحث گذشته راجع به دو مطلب سخن گفته شد: 1- خاستگاه نزاع در اتحاد و تغایر طلب و اراده؛ 2- رد کلام اشاعره از دیدگاه محقق اصفهانی. اولاً خاستگاه نزاع برمی گردد به یک بحث کلامی و آن هم صفت تکلم خداوند متعال است. اشاعره بنا بر استدلالی که آورده اند قائل شدند به وجود کلام نفسی در خداوند متعال، و بالتبع در همه انسانها. محقق اصفهانی دو احتمال در کلام ایشان می دهد. احتمال اول اینکه کلام نفسی از مقوله ماهیت باشد که این معقول نیست. احتمال دوم اینکه کلام نفسی از مقوله وجود باشد، این حرف گرچه معقول است لکن فایده ای برای اشاعره ندارد چون نمی تواند مدلول کلام لفظی باشد.

خلاصه اشکال بر اشاعره

محقق اصفهانی در رد کلام اشاعره می فرماید که اگر مراد شما از کلام نفسی این است که در عالم نفس غیر از اراده، صفت دیگری به نام طلب موجود است که از آن به کلام نفسی تعبیر می کنید، این کلام از دو حال خارج نیست. اگر این صفت از قبیل ماهیات باشد، یا جوهر است و یا عرض؛ یعنی در مقولات عشر محدود است. ما هم در میان مقولات عشر، چیزی به نام کلام نفسی نداریم و اگر باشد، باید جزء یکی از کیفیات نفسانی باشد. ولی اگر بخواهد غیر از کیف نفسانی باشد، چیز دیگری نداریم و کیف نفسانی هم در نفس، فقط همان اراده است.

و اگر این صفت، از قبیل وجود باشد، امکانش معقول است، یعنی بگوئیم وجودی در نفس - که از افعال و اختراعات نفس است - موجود است که از آن، تعبیر به کلام نفسی می شود. لکن این برای اشاعره فایده ندارد؛ زیرا آنها به دنبال اثبات یک نوع کلام نفسی هستند که مدلول کلام لفظی باشد، یعنی بتوانند بگویند که این لفظ، دلالت بر آن کلام نفسی دارد و موضوع له و معنای واقعی اش همان کلام نفسی است. سپس مرحوم اصفهانی از وجود نوری - که حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام را هم به آن معنا اخذ کردند - تعبیر به علم فعلی می کنند و می فرمایند از افعال نفس است.

در اینجا، سخن نائینی و اصفهانی خیلی نزدیک و شبیه به هم است و کمتر پیش آمده است که سخنان این دو بزرگوار در اصول، این قدر شباهت به هم داشته باشد. مرحوم نائینی در مقابل مرحوم آخوند که فرمود ما در نفس غیر از اراده، چیز دیگری نداریم، قائل به این بودند که با وجدان در می یابیم که در نفس، بعد از اراده، فعلی از افعال نفس را داریم. محقق نائینی این تعبیر را داشتند که بعد از اراده، چیزی است که حرکت عضلات را به دنبال دارد و از افعال نفس است و در عبارت دیگری دارد که اراده از افعال نفسانی نیست؛ بلکه از کیفیات نفسانی است؛ یعنی عین تقسیمی که محقق اصفهانی داشتند که در نفس انسان، دو چیز داریم: 1) کیفیات نفسانیه، مثلاً صبر، حسادت، حُب و بغض. 2) افعال نفس.

البته محقق اصفهانی از افعال نفس تعبیر به وجود نوری می کنند و می گویند این افعالی است که نفس انسان، آن را خلق و ایجاد می کند. مرحوم آقای خوئی و آقای بروجردی هم شبیه به همین مطلب را دارند. این وجود نوری، نمی تواند مدلول برای کلام لفظی

باشد؛ زیرا مدلولیت یعنی اینکه لفظی، واسطه برای انتقال به یک معنایی شود و این مطلب، فقط شأن ماهیات است. یعنی شما برای اینکه به ماهیتی انتقال پیدا کنید، مثل ماهیت انسان، لفظ انسان را که بگویند، ماهیت انسان را تصور و به آن انتقال پیدا می‌کنید. ایشان قائل به این هستند که این فعل را خود نفس ایجاد می‌کند و از افعال نفس است و وقتی این طور شد، قابلیت وضع در آن معنا ندارد که بگوییم لفظی برای این فعلی که ایجاد شد می‌باشد.

نفس در هر آنی می‌تواند افعالی را ایجاد کند که اصلاً ما به ازای خارجی هم ندارد. نمی‌توانیم بگوییم لفظ دالّ بر آن چیست؟ زیرا وضع درباره آن معقول نیست. فقط ما از این افعال نفس، بالوجه و العنوان، چیزی می‌گوییم و عنوانی برایش می‌آوریم به نام «فعل النفس» یا «حركة النفس» که آن فعلی که در نفس ما وجود دارد مصداق آن نیست، بلکه مرآتی برای آن است.

محقق اصفهانی، وقتی در اینجا وجود نوری را مطرح می‌کند و می‌فرماید:

«فإنَّ الوجدان اصدق شاهدٍ على أنَّ نسبة النفس إليها بالإيجاد والتأثير، ونفس وجودها الحقيقي عين حضورها للنفس، بل هذا حال كلِّ معلولٍ بالنسبة إلى علّته حيث إنّ وجوده عين ارتباطه به،» [1]

یعنی اصلاً وجود آن، وجود حضوری برای نفس است و علم حصولی نیست، به این معنا که هر معلولی، عین ارتباط به علت است. بنابراین، هر معلولی، به علم حضوری در نزد علت وجود دارد. اینکه می‌گوییم علم خداوند تبارک و تعالی، به همه ممکنات، علم حضوری است، نه علم حصولی؛ زیرا همه ممکنات، معلول خدا هستند و معلول، عین ربط به علت است. عین ربط به علت، یعنی «حاضرٌ عند العلة»، و لازم نیست که خداوند، موجودی را بخواهد تصور کند و بعد بخواهد حکمی بر او جاری سازد؛ بلکه همه موجودات نزد خدا حضور دارند. پس عالم، معلول خداست و چون معلول اوست، خدا علم حضوری به همه معلول‌های خویش دارد. به هر صورت، وجودی که محقق اصفهانی قائل است که در نفس وجود دارد، مخلوق برای نفس است و به علم حضوری، برای نفس حاضر است و وقتی علم حضوری به آن دارد، قابلیت وضع برای او معقول نیست.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

[1]- محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 265.